مرور

آغازگر نثر فلسفی فارسی

● رنه دکارت شاخص‌ترین فیلسوف عصر جدید است. هر چند قبل از دکارت متجددان بسیاری وجود داشتند اما با مطالعه آرای او به‌راحتی می‌توان مشخصات و وجوه متمایز تفکر جدید را دنبال کرد. وضوح و دقت و نظم منطقی از ارزش‌های پایه‌ای تفکر انتقادی در این عصر است. این پرسش که آیا جمله‌ای که می‌شنویم از مفهوم‌ها و گزاره‌ها و استدلال‌های روشنی بهره می‌گیرد و آیا تعریف‌ها و دسته‌بندی‌ها و استدلال‌ها انتظام منطقی درستی دارند، از مشخصات تفکر انتقادی است. این شیوه رویکرد به موضوعات را با صفت تحلیلی هم توصیف می‌کنند. تفکر انتقادی تفکر تحلیلی است، یعنی موضوع را می‌شکافد و در ادامه شیوه ترکیب آنها را وارسی می‌کند. در آستانه عصر جدید رنه دکارت به اندیشه تحلیلی که بعد از ارسطو و در قرون وسطی به فراموشی سپرده شده بود جان تازه‌ای داد. اندیشه انتقادی تحلیلی او بنای فکر قرون وسطایی را ویران کرد. با مبانی این نوع تفکر می‌توان در کتاب کم‌حجم دکارت به نام «گفتار در روش راه بردن عقل و جست‌وجوی حقیقت در علوم» که عنوان اختصاری آن «گفتار در روش» است آشنا شد. ایرانیان نیز در گام‌های نخست آشنایی با فلسفه غرب به دکارت توجه کردند. این اثر با قلم توانای محمدعلی فروغی به فارسی ترجمه شد و در آغاز به‌عنوان ضمیمه جلد اول کتاب عنوان «سیر حکمت در اروپا» منتشر شد. کتاب فروغی اولین کتابی است که به قصد آشناکردن ایرانیان با تاریخ فلسفه اروپایی نوشته شده و هنوز هم یکی از مهم‌ترین و خواندنی‌ترین کتاب‌ها در این زمینه است. به‌تازگی انتشارات مروارید این جزوه را به همراه «خطابه دفاعیه سقراط» و پیام فروغی به فرهنگستان زبان فارسی که مقاله‌ای مفصل درباره عیوب زبان فارسی و چگونگی رفع آنهاست، در یک مجلد منتشر کرده است. فروغی در مقام مؤلف، محقق، مترجم، شخصیت فرهنگی مؤثر بر سیاست‌ها و برنامه‌های فرهنگی عصر پهلوی اول، از برجسته‌ترین نثرنویسان فارسی و تأثیرگذار بر نثر فلسفی به این زبان بود. در ابتدای کتاب نیز مقاله‌ای از عبدالحسین آذرنگ با عنوان «محمدعلی فروغی، دولتمرد دانشمند» آمده که درباره زندگی، آثار و نثر پاکیزه فروغی است. آذرنگ فروغی را به سبب خدمات گوناگون او از معماران ایران جدید می‌خواند. آثار فروغی، شامل تألیف، ترجمه، تصحیح کتاب، رساله‌ها، مقاله‌ها و خطابه‌های بسیار و دیگر آثار قلمی او نشان می‌دهد که به‌رغم همه اشتغالات سیاسی و مسئولیت‌های سنگین دولتی‌اش، آنچه وقت برای او باقی می‌ماند، در زمینه فعالیت‌های فرهنگی صرف می‌شده است. گفتار در روش در شش بخش نوشته شده است که دکارت آنها را به این صورت تقسیم‌بندی می‌کند: ۱) ملاحظاتی در باب علوم؛ ۲) قواعد اصلی روشی که نویسنده پی گرفته است؛ ۳) برخی از قواعد اخلاقی که نویسنده با این روش یافته است؛ ۴) استدلال‌هایی که نویسنده با آنها وجود خدا و نفس انسان را اثبات می‌کند، که بر آن اساس، متافیزیک خود را پی‌ریزی می‌کند؛ ۵) ترتیب سؤال‌هایی که نویسنده در علوم طبیعی تحقیق کرده است، به خصوص درباره حرکت قلب و برخی مشکلات دیگر در حوزه پزشکی و همچنین در باب تفاوت بین نفس انسان و جانوران نازل‌تر؛ ۶) چیزهایی که به اعتقاد نویسنده برای کندوکاو بیشتر در طبیعت، نسبت به تحقیقات وی، نیاز است. دکارت شرط انتقاد را تجزیه و تحلیل می‌داند. بدون تجزیه و تحلیل نمی‌توان اجزا و ساختمان فکری را بازشناخت و کلیت آن را سنجید. «گفتار در روش» خواننده را با شروع اندیشه به این شیوه در ابتدای عصر جدید آشنا می‌کند. اهمیت این اندیشه تأکید بر شیوه و روش به کاربردن عقل و تجزیه و تحلیل است. دکارت در آغاز کتاب به این موضوع توجه می‌کند: «قوه درست حکم‌کردن و تمییز خطا از صواب، یعنی خرد یا عقل طبعا در همه یکسان است و اختلاف آرا از این نیست که بعضی بیش از بعضی دیگر عقل دارند، بلکه از آن است که فکر خود را به روش‌های مختلف به کار می‌برند.» او پس از این تأکید بر برابری استعداد همه انسان‌ها در خردورزی و واردکردن مفهوم روش در بحث می‌گوید: «ذهن نیکوداشتن کافی نیست، بلکه اصل آن است که ذهن را درست به کار برند.» (ص ۲۶).

دکارت در ادامه کمی از زندگی خویش، دانش‌جویی‌اش و تلاشش برای دستیابی به یقین حکایت می‌کند و آنگاه بر نکته‌ای دست می‌گذارد که از اصول تفکر انتقادی است و آن درافتادن با عادت‌های فکری است و هر آنچه که انسان از محیط خویش بی‌هیچ اندیشه‌ای برگرفته است: «در جهان و در میان مردمان مختلف که می‌گشتم بسیار چیزها می‌دیدم که پیش ما سخیف و رکیک است، ولی اقوام بزرگ دیگر آنها را می‌پذیرند و معمول می‌دارند. و از این‌رو عبرت می‌گرفتم، که عقاید و ملکاتی را که فقط از راه انس و عادت پیدا کرده‌ام، چندان مسلم نپندارم، و از این راه کم‌کم بسیاری از اشتباهات را از خود دور می‌کردم که روشنی طبیعی ذهن را مایه تیرگی است و مانع از آن است که شخص به‌درستی تعقل نماید.»

گفتار در روش
محمدعلی فروغی
ناشر: نیلوفر
چاپ اول: ۱۳۹۸
قیمت: ۲۴۰۰۰ تومان

اهمیت شهرها در نظام اقتصاد جهانی از نظر ساسکیا ساسن

جغرافیای جدید مرکزها و حاشیه‌ها

رضا رحمتی‌راد

عکس: ویوین مایر، ۱۹۵۳

ساسکیا ساسن جامعه‌شناس هلندی-آمریکایی، که به‌خاطر تحلیل‌هایش درباره جهانی‌شدن و مسئله مهاجرت شناخته شده است، در یکی از مهم‌ترین کتاب‌های خود، «شهرها در اقتصاد جهانی» (۱۹۹۴)، که آن را تا سال ۲۰۱۲ چهار بار ویراسته و جدول‌ها و آمارهایش را به‌روز کرده، نشان می‌دهد که چگونه عواملی چون گسترش فعالیت‌های اقتصادی، رشد شبکه‌های خدمات فراملیتی، افزایش سرمایه‌گذاری بین‌المللی و اوج‌گیری بازارهای جهانی ماهیت شهرها را عوض کرده‌اند و به جغرافیاهای جدید مرکزیت شکل داده‌اند. او بر این اساس در مقدمه کتاب از لزوم تجدیدنظر در دیدگاهی می‌گوید که شهرها را واحدهای فرعیِ کشورهای ملی می‌داند، شهرهایی که اقتصاد جهانیِ آنها را بیش از هر زمان دیگر شبیه به هم کرده و ساختارهای اجتماعی، سازماندهی نیروی کار، توزیع درآمد و ساختار مصرف را در آنها به‌گونه‌ای تغییر داده که به الگوهای جدید نابرابری انجامیده است.

ساسن در همان ابتدای فصل نخست کتاب، مکان و تولید در اقتصاد جهانی، ادعای آن دسته از تحلیلگران و سیاست‌مدارانی را رد می‌کند که معتقدند تحولات عظیم مخابرات و اوج‌گیری صنایع در پایان قرن بیستم موجب شده شهرها جایگاه خود را به عنوان نهادهای اقتصادی از دست بدهند و به پایان کار خود نزدیک شوند. از نظر ساسن، برعکس، در این سال‌ها علاوه بر پراکندگی فضاییِ فعالیت‌های اقتصادی شاهد رشد شکل‌های جدیدِ تمرکز بوده‌ایم، چراکه بازارها نیازمند مکان‌های مرکزی‌اند و صنایع اطلاعات نیازمند نقاط اتصال راهبردی. این وابستگی مکانی اتفاقا به اهمیت شهرهای جهانی افزوده و تراکم شرکت‌ها را در آنها به اوج رسانده است و این خلاف ادعای پراکندگی است. اگرچه رشد فزاینده توانایی‌های الکترونیکی و مخابراتی در اقتصاد معاصر موجب به‌وجودآمدن یک مرکز فراسرزمینی با شاهراه‌های دیجیتال و مبادلات اقتصادی گسترده شده، این مسئله اهمیت مکان را نفی نمی‌کند و فقط تعریف جدیدی از «مرکزیت» به‌دست می‌دهد که کمتر وابسته به نهادهای جغرافیایی قدیمی است.

ساسن در ادامه این فصل می‌گوید تصویر مسلط از جهانی‌سازی، یعنی انتقال فوری پول در سرتاسر جهان و اقتصاد اطلاعاتی و خنثی‌سازی فاصله، برداشتی ناقص است زیرا با تأکید بیش از حد بر جنبه‌های اطلاعاتی جنبه فضایی جهانی‌سازی را نادیده می‌گیرد و نمی‌تواند نشان دهد که به‌واقع در شهرها چه می‌گذرد. شهرهای جهانی از قبیل نیویورک، لندن، توکیو، پاریس، فرانکفورت، زوریخ، آمستردام، لس‌آنجلس، سیدنی و هنگ‌کنگ نقاط فرماندهی در سازماندهی اقتصاد جهان، بازارهای اصلی خدمات مالی و پایگاه‌های تولیدند. در کنار آنها اما، بسیاری از مراکز تولید و شهرهای بندری به حاشیه رانده می‌شوند و این فقط محدود به کشورهای کمترتوسعه‌یافته نیست بلکه در پیشرفته‌ترین اقتصادها نیز به‌چشم می‌خورد. اقتصاد جهانی جغرافیاهای جدید مرکزیت و حاشیه‌نشینی ایجاد می‌کند که شکاف قدیمی میان کشورهای فقیر و غنی را درمی‌نوردد و به نوع دیگری از نابرابری می‌انجامد. برای مثال قیمت مستغلات در مرکز شهر نیویورک، بیش از بازار املاک کلی این شهر، با قیمت‌های لندن یا فرانکفورت ارتباط دارد. در دهه ۱۹۸۰ مؤسسات سرمایه‌گذاری قدرتمندی از کشورهایی چون ژاپن متوجه شدند خرید و فروش املاک در لندن کسب‌وکاری پرسود است. ابعاد این ماجرا در دهه ۱۹۹۰ چندین برابر شد و سرمایه‌داران آلمان، هلند، فرانسه و آمریکا به خرید املاک در مرکز لندن و شهرهای بزرگ سرتاسر جهان روی آوردند. رقابت آنها با هم موجب افزایش قیمت‌ها شد و این در حالی بود که شرکت‌های تجاری کوچک در این شهرها دیگر نمی‌توانستند با این سرمایه‌گذاران مقابله کنند. امروزه شدت مبادلات میان شهرهای جهانی به‌ویژه از طریق بازارهای مالی، جریان‌های خدمات و سرمایه‌گذاری افزایش یافته و هم‌زمان در زمینه تمرکز منابع و فعالیت‌های راهبردی میان هر یک از این شهرها و شهرهای دیگر همان کشورها نابرابری‌های فزاینده‌ای ایجاد شده است. بدین‌ترتیب پایتخت‌های ملی کارکردها و قدرت اقتصادی مرکزی خود را به شهرهای جهانی جدید واگذار کرده‌اند و در چنین شرایطی است که شهرداران بسیاری از شهرهای جهان دفاتری برای امور اقتصادی خارجی برپا می‌کنند و هر روز بیشتر به ارتباط مستقیم با شهرداران سایر کشورها متمایل می‌شوند و دولت‌های ملی را دور می‌زنند.

ساسن در فصل دوم، تأثیر جهانی‌سازی اقتصادی بر شهر، شهرهای اوایل قرن نوزدهم را با شهرهای اواخر قرن بیستم مقایسه می‌کند. در آغاز قرن نوزدهم که بخش عمده‌ای از اقتصاد جهانی را تجارت تشکیل می‌داد بنادر، کشتزارها، کارخانه‌ها و معادن پایگاه‌های مهمی به‌حساب می‌آمدند و شهرها نه مکان اصلی تولید ثروت بلکه مراکز خدمات بودند. در این دوران مکان استقرار منابع طبیعی جغرافیای مبادلات را تعیین می‌کرد، در نتیجه تعداد زیادی از کشورهای آفریقا و آمریکای لاتین پایگاه‌های اصلی بودند. اما در دهه ۱۹۸۰، خدمات مالی و تخصصی به عنوان عناصر اصلی مبادلات بین‌المللی پدیدار شدند و شرکت‌های خدماتی، بانک‌ها و دفاتر مرکزی شرکت‌های فراملیتی در شهرهای جهانی در قلب فرایند تولید ثروت قرار گرفتند. سرمایه‌گذاری در محور شرق-غرب، مثلث آمریکا و اروپای غربی و ژاپن، رشد شدید یافت و جنوب شرقی آسیا، که به یک فضای مهم فراملیتی برای تولید تبدیل شده است، جای آفریقا و آمریکای لاتین را گرفت. ساسن در ادامه با ارائه آمار نشان می‌دهد این تمرکز مالی در رده‌بندی بانک‌های بزرگ جهان، که بیشترشان تنها در هشت کشور قرار دارند، نمایان است. نیمه دوم این فصل به توضیح مکان‌هایی می‌پردازد که نماد شکل‌های جدید جهانی‌سازی اقتصادی‌اند، از جمله مراکز بانکی فراساحل که پناهگاه‌های مالیاتی‌اند، مقررات کمتری در آنها اعمال می‌شود و کنشگران بخش خصوصی برای مقابله با کنترل‌ها آنها را به‌وجود آورده‌اند. پنهان‌کاری، بازکردن درها به‌روی پول داغ و راهبردهای کاهش مالیات برای شرکت‌های بین‌المللی موجب شده است مراکز بانکی فراساحلی در مقایسه با مراکز بین‌المللی عمده انعطاف‌پذیرتر باشند.

شهرها در اقتصاد جهانی
ساسکیا ساسن
ترجمه: افشین خاکباز
ناشر: علمی و فرهنگی
چاپ اول: ۱۳۹۷
قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

در فصل سوم، نابرابری‌های جدید در میان شهرها، ساسن نظام‌های شهری را به دو نوع «نخست‌شهری»، یعنی کشورهایی که در آنها یک شهر بر سایر شهرها برتری دارد، و «متوازن» تقسیم می‌کند و تأثیر جهانی‌سازی اقتصادی را بر این دو نوع نظام نشان می‌دهد. وجود نخست‌شهر در یک کشور نشان‌دهنده توسعه نامتوازن و مناطق حاشیه‌نشین عقب‌مانده است که نیروی کار و سایر منابع مورد نیاز چنین شهری را تأمین می‌کنند. ساسن پس از بررسی نظام‌های نخست‌شهریِ آمریکای لاتین و نظام‌های متوازن اروپای غربی نتیجه می‌گیرد که اجرای فرایندهای جهانی منجر به جدایی یا قطع ارتباط میان شهرها و نیز نوع جدیدی از نابرابری درون‌شهری می‌شود. از یک سو شاهد ارتباط هرچه بیشتر شهرها در سطح فراملیتی، رشد بازارهای جهانی برای ارائه خدمات مالی و تخصصی، نیاز به شبکه‌های ارائه خدمات در واکنش به افزایش شدید سرمایه‌گذاری بین‌المللی و کاهش نقش حکومت‌ها در تنظیم فعالیت‌های اقتصادی بین‌المللی هستیم و از سوی دیگر شهرها و مناطق بیرون از این سلسله‌مراتب به مناطق حاشیه‌نشین تبدیل می‌شوند یا حاشیه‌نشینی آنها بیشتر می‌شود.

ساسن در فصل چهارم، اقتصاد شهری نوین، از نقش مهم «خدمات تولید» در اقتصاد شهرها پس از دهه ۱۹۸۰ می‌گوید. جهانی‌سازی فعالیت‌های اقتصادی موجب رشد دفاتر اصلی شرکت‌های چندملیتی و به‌دنبال آن، رشد خدمات برای این شرکت‌ها شده است و در کنار آنها شرکت‌های کوچک‌تر با فعالیت‌های منطقه‌ای نیز نیازمند کنترل و ارائه متمرکز خدمات‌اند. از جمله این خدمات می‌توان به خدمات مالی و حقوقی، طراحی، امور پرسنلی، فناوری تولید، تعمیر و نگهداری، حمل‌ونقل، توزیع عمده، تبلیغات، خدمات نظافت شرکت‌ها و انبارداری اشاره کرد. آمارها نشان می‌دهند خدمات تولید بیشترین سرعت رشد را در اقتصادهای بسیار پیشرفته دارند و سالانه درصد بالایی از جمعیت کشورهای توسعه‌یافته در کار خدمات تولید شاغل می‌شوند. این در حالی است که همزمان در بعضی شهرهای جهانی بخش تولید ضعیف می‌شود. از نظر ساسن، اگرچه تولید یکی از عوامل رشد بخش خدمات تولید است در شرایط کنونی مکان واقعی تولید برای شرکت‌های خدماتی جهانی در درجه دوم اهمیت قرار دارد و ضمنا بخش قابل توجهی از شرکت‌های خدمات تولید از آن مبادلات مالی و تجاری نیرو می‌گیرند که همچون بسیاری از بازارهای مالی جهانی هیچ ارتباطی با تولید ندارند. این شرکت‌ها که در حوزه‌های بسیار رقابتی و مبتکرانه فعالیت می‌کنند یا به فعالیت در بازارهای جهانی تمایل زیادی دارند از استقرار در قلب مراکز بین‌المللی تجاری بزرگ، هرقدر هم که هزینه‌های گزاف داشته باشد، سود می‌برند.

فصل پنجم، مسائل و موردپژوهی‌ها در اقتصاد شهری نوین، در ادامه فصل قبل به این مسئله می‌پردازد که چرا علی‌رغم توسعه ارتباطات جهانی که کارکردهای مالی و خدماتی را به‌سوی پراکندگی سوق می‌دهد این کارکردها در قلب اقتصاد شهری نوین جای گرفته‌اند و چرا بخش‌های پیشرو در شهرها متمرکزند. ساسن بدین‌منظور به‌تفصیل ویژگی‌های سه شهر میامی، تورنتو و سیدنی را برمی‌شمارد. در این بررسی میامی بدین‌خاطر اهمیت دارد که فاقد پیشینه‌ای طولانی به عنوان یک مرکز بین‌المللی بانک‌داری و تجارت است و از این‌رو نخستین مراحل تبدیل‌شدن یک شهر را به پایگاهی جهانی نشان می‌دهد. تورنتو شهری است که بخش مالی آن تازه در اواخر دهه ۱۹۸۰ تقویت شده و تراکم این بخش پاسخی به الزامات اقتصادی جاری است. و سرانجام سیدنی موردی است که به کمک آن می‌توان گرایش به‌سوی تمرکز را در یک نظام شهری چندقطبی با اقتصادی گسترده و غنی بررسی کرد.

ساسن پس از تشریح اوضاع اقتصادی اواخر قرن بیستم و در پی آن ترسیم مختصات جدیدی برای شهرها در پنج فصل نخست کتابش، در فصل ششم، نابرابری‌های جدید در شهرها، به تأثیر اقتصاد شهری نوین بر ساختار اجتماعی شهرها می‌پردازد. نیمه نخست این فصل درباره دگرگونی سازماندهی فرایند کار، به‌ویژه در شهرهای بزرگ، است و نیمه دوم درباره توزیع درآمدها در اقتصادی که، همان‌طور که در فصل چهارم گفته شد، بخش خدمات نقش اصلی را در آن ایفا می‌کند. ساسن می‌نویسد: «کارگرانی که در دهه ۱۹۸۰ نومیدانه به‌دنبال کار می‌گشتند مایل بودند مشاغلی را بپذیرند که هر روز جذابیت آنها کمتر می‌شد. این تحولات عمده... از یک سو به بی‌ثباتی روزافزون اشتغال، غیررسمی‌سازی و موقتی‌سازی مشاغل و از سوی دیگر به قطبی‌سازی روزافزون فرصت‌های شغلی همراه با تقسیم‌بندی‌های جدید منجر شد». امروزه بسیاری از شغل‌های کم‌درآمد، که به‌ظاهر با اقتصاد اطلاعاتی پیشرفته ارتباطی ندارند، از قضا در شهرهای جهانی فراگیر شده‌اند و صنایع پیشرفته از قبیل صنعت مالی، برخلاف تصور رایج، سهم چشمگیری از این شغل‌ها، از نظافتچی گرفته تا کارمند بورس، را در خود جای داده‌اند. ساسن برای نمونه مورد توکیو را به‌تفصیل و با ارائه آمار بررسی می‌کند. شهری که شاهد رشد قابل ملاحظه مشاغل خدماتی کم‌دستمزد، جایگزینی بسیاری از کارگران مرد تمام‌وقت با کارگران زن پاره‌وقت و رشد شکل‌هایی از پیمان‌سپاری بوده که مطالبات کارگران را از شرکت‌هایشان کاهش می‌دهد. در دهه ۱۹۸۰ بیش از نیمی از مشاغل جدید در توکیو پاره‌وقت یا موقت بودند، میانگین درآمدها کاهش یافته و بخش تولید قدرت تأثیرگذاری را بر تعیین دستمزدها از دست داده است. نتیجه‌گیری ساسن از این اوضاع «شکاف فزاینده»ای است که اغلب در شهرهای بزرگ شکل می‌گیرد. اقتصاد غیررسمی در این شهرها معمولا گسترده‌تر از شهرهای متوسط است و هجوم کارگران و مهاجران به چنین شهرهایی مشاغل کوچک و کم‌درآمد را تکثیر کرده است.

ساسن در آخرین فصل کتاب، جغرافیای جدید مرکزها و حاشیه‌ها، از تقسیم‌بندی‌های نوظهور مناطق مرکزی و حاشیه‌نشین در شهرهای جهانی می‌گوید. امروزه فرایندهای حاشیه‌نشین‌سازی در درون مناطقی اتفاق می‌افتند که همزمان مرکزیت نیز در آنها تشدید می‌شود و شکل‌های جدید حاشیه‌نشینی در شهرهای جهانی از برخی از گران‌قیمت‌ترین زمین‌های تجاری فاصله چندانی ندارند. این مسئله نشان می‌دهد جهانی‌سازی فقط به سرمایه و فرهنگ شرکتی بین‌المللی جدید، یعنی خدمات مالی بین‌المللی و مخابرات و جریان‌های اطلاعات، محدود نیست بلکه افراد و فرهنگ‌های غیرشرکتی نیز بخشی از آنند. بخش مهمی از اقتصاد شرکتی از امکانات زیربنایی تشکیل می‌شود که شامل مشاغل و فعالیت‌های کم‌دستمزد و غیرتخصصی است. به‌گفته ساسن «این وسعت‌بخشیدن به کانون توجه به ما کمک می‌کند دریابیم فعالیت‌های اقتصادی متعددی در ایجاد آنچه اقتصاد اطلاعاتی جهانی نام گرفته دخالت دارند. بدین‌ترتیب می‌توانیم فعالیت‌ها، کارگران و شرکت‌هایی را بشناسیم که هرگز در «مرکز» اقتصاد قرار نداشته‌اند یا در طول تجدید ساختاری که در دهه ۱۹۸۰ رخ داد از مرکز اقتصاد بیرون رانده شده‌اند». شهرهای جهانی از یک سو پایگاه‌های اصلی قدرت‌های بزرگ اقتصادی‌اند و از سوی دیگر سهم فزاینده‌ای از جمعیت‌های محروم و مهاجران را در خود جای داده‌اند. این حضور مشترک به تدریج تشدید هم شده است و بدین‌سان، این شهرها به مکان‌هایی پر از تعارض‌ها و تناقض‌ها تبدیل شده‌اند. ساسن در کتاب «شهرها در اقتصاد جهانی» علاوه بر نشان‌دادن اهمیت شهرها در نظام اقتصادی جهانی بر اهمیت این بخش‌های نادیده‌گرفته‌شده تأکید می‌کند، بخش‌های محرومی که بسیاری از آنها از عرصه‌های نهادی کار و تحصیل و سیاست حذف می‌شوند. اما این فقط بخشی از ماجراست و به‌گفته ساسن، «بررسی‌های دقیق‌تر نشان می‌دهند طیف گسترده‌ای از طبقه متوسط نیز هنوز در سطح رفاهی‌ای زندگی می‌کند که مربوط به مرحله اقتصادی پیشین است. و به‌هیچ‌وجه معلوم نیست پسران و دختران افراد سالخورده طبقات متوسط در شهرهای مختلف جهان از رفاه ناچیزِ پدران خود برخوردار باشند».

گفته‌ها

حسن قاضی‌مرادی:

احساس شرم از عناصر اخلاق مدرن

● هر جامعه‌ای برای تأمین هم‌زیستی به مجموعه هنجارها و معیارهای عموما پذیرفته‌شده‌ای احتیاج دارد. در جامعه سنتی این هنجارها و معیارها به گونه‌ای است و در جامعه مدرن به گونه دیگر. در جامعه سنتی یعنی جامعه پیش از مشروطه، به طور عمده، به این دلیل اساسی که حکومت‌های ایران کمابیش استبدادی بوده‌اند - و حکومت استبدادی به معنای حکومت بی‌قانونی است - و نظام قانونی در اینجا حاکم نیست. این هنجارها و معیارها که قرار است در جامعه هم‌زیستی ایجاد کنند عموما مشتمل بر دو نوع دینی و غیردینی‌اند: هنجارهای دینی در فقه ارائه می‌شوند و غیردینی در عرف.

● احساس گناه مبتنی بر نظام اخلاقی است که به فرد ابلاغ و تجویز می‌شود و فرد بدون تردیدی آن را می‌پذیرد. درحالی‌که در رفتار مدرن فرد نظام اخلاقی خود را به صورت خودانگیخته انتخاب می‌کند و بنابراین آنچه احساس شرم را در او برمی‌انگیزد، این است که فرد توجه می‌کند آنچه انجام داده است آیا با آن نظامی اخلاقی که به صورت خودانگیخته پذیرفته سازگاری دارد یا خیر؟ اگر سازگاری نداشته باشد او احساس شرم می‌کند. اساس تفاوت احساس گناه و احساس شرم در همین ابلاغ‌پذیری یا خودانگیختگی است.

● معمولا احساس گناه وقتی در فرد برانگیخته می‌شود که عمل او طبق نظام اخلاق دینی از محرمات است. وقتی فرد متوجه می‌شود گناه کرده، مکافاتی را که برای انجام این عمل نهی‌شده وجود دارد، می‌پذیرد و به محض اینکه مکافات را پذیرفت احساس گناه را از خودش دور می‌کند. اما در احساس شرم این‌گونه نیست. وقتی فرد عملی انجام می‌دهد که در رد هنجارهای اخلاقی اوست به خودش خشم می‌گیرد. اینجا احساس گناه ندارد، بلکه احساس خشم دارد. این احساس خشم کل وجود فرد را دربر می‌گیرد نه فقط آن عمل را. فراگیری این خشم، انسان را به نقد خودش وادار می‌کند و این اهمیتی است که احساس شرم دارد و صرفا با یک معذرت‌خواهی از عمل غیراخلاقی که فرد انجام داده است، تمام نمی‌شود.

● سکولار آن‌گونه که من می‌فهمم به معنای عرفی نیست. عرف هنجاری است که در تجربه زیسته جامعه به‌عنوان یک هنجار مثبت یا منفی پذیرفته می‌شود. عرف یک قاعده است که تجربه زیسته جامعه قائل به آن است. مثلا در زندگی خانوادگی تجربه زیسته جامعه به مجموعه هنجارهایی برای حفظ زندگی خانوادگی می‌رسد. سکولاریسم در واقع به معنای نگرش گیتیانه (جهان‌نگری) است و بینشی است که از نگرش الهیاتی جدا می‌شود و در واقع نگرشی است که عامل فوق بشری را بر زندگی بشر مستولی می‌داند. مثلا ما می‌گوییم علم سکولار است. به این معنا که مسئله علوم کاربردی (فنی و مهندسی و علوم پایه) این است که پدیده‌ای را بشناسد. مثلا در آزمایشگاه با آن کار می‌کند و به شناخت سکولار می‌رسد. در اینجا علم کاری به این ندارد که آیا این پدیده آفریننده‌ای دارد یا خیر؟ فقط می‌خواهد به این پاسخ دهد که چیست و چه‌کار می‌کند یا ما با آن چه‌کار می‌توانیم بکنیم. در محدوده نگرش دنیایی چیزی را که بشر پیش می‌برد نگرش سکولار می‌گویند. اگر سکولار را به این معنا بدانیم، احساس شرم لزوما سکولار نیست. زیرا فرد می‌تواند هنجارهایی را که می‌پذیرد و آنها را به عنوان هنجارهای نظام اخلاقی‌اش راهبر عمل خودش می‌کند از آموزه‌ها و هنجارهای دینی هم بگیرد. اما چیزی که مهم است اینکه فرد آن را در پی ابلاغ‌پذیری و تجویزپذیری نگرفته است. فرد مدرن وقتی با احساس شرم آشنا باشد این هنجارها را به عنوان هنجاری می‌گیرد که خودش به آن فکر می‌کند و ضرورت و صحت آن را پیدا می‌کند و به صورت یک هنجار خودانگیخته به آن عمل می‌کند. لزوما این‌طور نیست که احساس شرم صرفا یک احساس گیتیانه است و نظام اخلاقی‌اش باید از ایدئولوژی‌های مادی اخذ شود. معنای مصطلحی از سکولاریسم نیز به‌عنوان عرفی‌شدن وجود دارد، در حالی‌که در نظام اخلاقی عرفی هم بسیاری از هنجارها از اخلاق دینی گرفته شده است. اگر پندنامه‌های ما را که اخلاق عرفی را اشاعه می‌دهند ببینید، متوجه می‌شوید مؤلفه‌هایی از اخلاق دینی دارد.

● ما در دوره‌ای قرار داریم که در آن بسیاری از گسترش بی‌اخلاقی یا بداخلاقی در جامعه ایران یا از کم‌رنگ‌شدن ارزش‌های اخلاقی در جامعه ایران صحبت می‌کنند. اگر این حرف درست باشد به این معناست اخلاق سنتی که در بین ما دو وجه اخلاق دینی و عرفی دارد ضعیف شده و جایگزینی هم برای اخلاق جامعه مدرن صورت نگرفته است. در این دوران گذار ما از یک طرف با سست‌شدن اخلاق سنتی مواجهیم و از طرف دیگر با گسترش‌نیافتن یا نهادینه‌نشدن اخلاق جامعه مدرن. این مسئله مرا برانگیخت به این سؤال پاسخ دهم که یکی از عناصر اخلاق مدرن احساس شرم است و این احساسی است که می‌تواند فرد را به اخلاقی‌شدن سوق دهد و به هستی او به عنوان یک فرد خودانگیخته در جامعه مدرن بها ببخشد و این پاسخی بود در ارتباط با کم‌رنگ‌شدن هنجارهای اخلاقی یا بداخلاقانه زیستن ما.

منبع: گزیده‌ای از گفت‌وگوی خبرگزاری ایلنا با حسن قاضی‌مرادی